

نهانی بتر زاشکارا شود دل مردمان سنک خارا شود
 بد اندیش گردد پدر بر پسر پسر همچنین بر پدر چاره گر
 شود بنده بیهنر شهر یار نژاد بزرگی نیاید بکار
 بکیتی نماند کسی را وفا روان وزبانها شود پر جفا
 چنان فاش گردد غم ورنج و شور که رامش بهنگام بهرام گور
 نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام بکوشش زهر گونه سازند دام
 زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
 ترا ای برادر تن آباد بساد دل شاه ایران بتو شاه بساد
 که این قادی دخمه گاه منست کفن جوشن و خون کلام منست
 برای خواندن تمام ابیات متمنی است اهل ذوق و ادب بدیوان
 حکیم فردوسی مراجعه کرده و نژاد کنونی را چنانکه حکیم پیش
 بینی کرده بشناسند
 وحید

(اخوان الصفاء)

(فلسفه این جمعیت)

در اواخر قرن سوم هجری فلسفه در ممالک اسلامی دارای
 اهمیت مخصوص شده ، و اغلب اشخاصی که بتحصیل علوم قدما
 مخصوصا طب توجهی داشتند فلسفه را نیز تحصیل مینمودند ، ولی بدبختانه
 چون مسلمین فلسفه را رنگ دیانت داده ، و مباحث فلسفی را
 با مسائل مذهبی آمیخته بودند ، از یکطرف آزادی فکر که
 از لوازم و ضروریات فلسفه است محدود گردیده و از طرفی منتسبین
 باین علم بکفر و زندقه متهم می شدند ، تا جائی که در نظر عوام
 کلمه فیلسوف مرادف کلمه ملحد بود ، و اغلب مشتغلین باین علم مورد
 تعرض و توهین عوام واقع می شدند .

و این مسئله علاوه بر اینکه جلوگیری از بسط و توسعه علوم حقیقی مینمود - عشاق حکمت و فلسفه را نیز مجبور می ساخت که در پنهانی و خفا بنشر این علم پردازند لذا جمعیت‌های سری برای این مقصود تشکیل داده میشد که معروف ترین آنها جمعیت « اخوان الصفاء » است .

این جمعیت در نیمه قرن چهارم هجری در بصره (۱) که آنوقت مرکز علم و کعبه آمال دانش‌طلبان بود بهمت عدّه‌از دانشمندان وقت تشکیل یافته و مرام و مقصود آنها نشر علوم صحیح در تمام اقطار اسلامی بود . چه ، آنها معتقد بودند که دشمنان دین حنیف اسلام و کسانی که میخواستند از انتشارها یل و حیرت انگیز آن جلوگیری نمایند بلباس مسلمانسی در آمده و بصورت دوستی باندازه خرافات و اوهام وارد آن کردند که بکلی از حقیقت اسلام و مقصود شارع مقدس دور شده و برای تطهیر آن جز توسل بفلسفه چاره نیست زیرا فلسفه متضمن حکمت اعتقادی و مصلحت‌اجتهادی و هر وقت فلسفه یونان و شریعت اسلام منضم شدند کمال مقصود حاصل خواهد شد . ولی همین عقیده که راجع به تحریف دیانت داشتند عین آنرا درباره فلسفه نیز معتقد بودند و می گفتند اشخاصی که علوم و فلسفه قدما را ترجمه کرده اند چون کابلا قار بفهم آن نبوده اند کتب آنها دارای تمقید و اشکالاتی است که فهم آن خیلی متعذر و دشوار است ، و اغلب مردم غیر از مقصود اصلی از آن میفهمند . و لذا ما لب معانی و مقصود آنها را گرفته با بیانی وجیز تر و ساده تر انتشار میدهیم .

اعضاء این جمعیت بعد از تعمق در فلسفه یونان ، هند ، ایران ، و تطبیق آنها با مقاصد اسلام در مواضع مختلفه فلسفی بحث کرده و

در نتیجه خود دارای يك روش و طریقه مخصوصی در فلسفه شدند که عبارت از خلاصه افکار فلاسفه مسلمین است . و تمام فلسفه خود را در ۵۱ رساله تدوین کرده و آن را رسائل اخوان الصفاء نامیدند ولی اسامی خود را کاملا مکتوم داشتند .

رسائل اخوان الصفا حكاما فلسفه اسلامی را در ایام پختگی نشان میدهد . و متضمن تمام علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و الهی و عقلی است . و از مطالعه فصول آن چنین معلوم میشود که بعد از بحث دقیق و تمیق طولانی نوشته شده زیرا در ضمن انسان بافکار و مطالبی مصادف میشود که حتی حکماء و فلاسفه این عصر تاکنون نتوانسته اند بهتر از آن فکر نمایند . در اهمیت این رسائل همین قدر بس که متضمن مباحثی در فلسفه نشو و ارتقاء نیز میباشد

در آخر کتاب فصلی است که طریقه معاشرت افراد اخوان الصفا را با همدیگر تبیین نموده و بانها دستور میدهد که چگونه از روی راستی و شفقت و مهربانی بهمدیگر مساعدت کرده و بالاخره تصریح می کند که مقصود از تاسیس این جمعیت مساعدت در ترویج حقایق دینانتهی باشد و در همین فصل شرایط قبول و ورود افراد را بجمعیت ذکر می نماید .

از افراد معروف این جمعیت تاکنون فقط باسما می پنج نفر ذیل مصادف شده ایم (۱) ابو سلیمان محمد بن معشر بستی معروف به مقدسی (۲) ابو الحسن علی بن هارون زنجانی (۳) احمد مهر جانی (۴) عوفی (۵) زید بن رفاعه .

معتزله و کسایی که دارای این قبیل عقیده و افکار بودند اهمیت زیادی بنقل و مطالعه و تدریس رسائل اخوان الصفا داده و بطور خفا آنرا در ممالک اسلامی انتشار میدادند . و هنوز یکصد سال از تالیف آن نگذشته بود که ابن الحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی که

از اهل قرطبه (۱۰) و بنا به اادت اهالی اندلس برای تبحر در علم بمشرق آمده بود در مراجعت بوطن رسائل مزبوره را برای دوستداران علم و معرفت باخود اره‌مان برد .

همینکه صیت ورود وسائل در اندلس پیچید شیدائیان علم و فلسفه و اشخاص متفکر و کنج‌کاو باسنساخت و مطالعه و تدریس و تدبیر مضامین آن اهتمام ورزیده با سرعت برق آن را در آن کشور حکمت‌پرور انتشار دادند .

بعضی از محققین اروپا تصور مینمایند که جمعیت اخوان الصفا یکی از فرق باطنیه است . زیرا برخی از تعالیم و عقاید آنها با تعالیم و عقاید باطنیه مطابقت دارد ، و وقتی که بقول قلعه الموت قزوين که مسکن باطنیه بود فتح کردند بسیاری از رسائل اخوان الصفا را در آنجا یافتند .

استاد (کونت‌دی جلازار) در ضمن کنفرانسی که در جامعه مصر (اونیورسیتته) داده نسبت دیگری باین جمعیت میدهد و آن این است که میگوید . ابو حیان توحیدی متوفی در ۳۸۹ که یکی از افراد این جمعیت بوده میگفته است که شریعت اسلام کامل نیست و بلکه دارای اغلاطی است که باید آنرا تکمیل و اصلاح نمود . اگر چه بعضی از مستشرقین آنها را بیکی از فرق باطنیه نسبت میدهند ولی ما آنچه از کتب و مؤلفات مسلمین و خود رسائل اخوان الصفا استنباط نموده ایم این جمعیت مربوط به باطنیه نبوده و خود دارای یک عقیده و مرام جدا گانه بوده است و فرضا که بعضی از عقاید آنها با عقاید باطنیه تطبیق کنند میتوان آنرا دلیل باطنی بودن آنها قرار داد .

زیرا اغلب مذاهب و ادیان در بعضی از عقاید با هم اتفاق

دارند - همین طور بودن رسائل آنها در قلعه الموت ابتدا باطنی بودن آنها را تایید نمی نماید - چه هر فرقه کتب و مؤلفات دیگران را بدست آورده و از آنها استفاده مینماید - و مخصوصا باطنیه برای پیشرفت عقیده خود محتاج بخیلی از کتب و مؤلفات دیگران بوده اند - حرف ابوحیان توحیدی را نیز نمیتوان دلیل عقیده جمعیت قرار داد - عرضا که ابوحیان جزء جمعیت بوده و این حرف را هم زده باشد دلیل نخواهد بود که جمعیت نیز این عقیده را دارا بوده است چه بسیار واقع میشود که یک شخص بیک فرقه منسوب است ولی در خیلی از عقاید با آن فرقه مخالف است - خلاصه هر کسی میخواهد کمالا از عقیده این حزب و مراتب معلومات آنها مطلع شود خوب است که خود رسائل اخوان الصفا را بدقت مطالعه نماید

احمد فرامرزی

شوریده شیرازی

تولد ۱۲۷۴ هجری قمری وفات ۱۳۴۵ هجری قمری

مجله علمی و ادبی

مدیر محترم گرامی نامه ارمغان که همواره حفظ آثار ادبی را شعار خود ساخته و بقدر شناسی و ذکر خیر اساتید نظم و شرفارسی اهتمام دارند ، از این بنده حقیر تقاضا کرده اند که بیاس حق هموطنی مختصری از شرح زندگانی استاد بزرگوار شوریده شیرازی که در سال جاری ب فوت او عالم ادب قرین سوگواری است برشته تحریر آورد هر چند که این بنده دیری است که از یاز و دیار دور افتاده و سلیانی است که از فضای روح افزای شیراز محروم است که همچون و مهبج عواطف شمریه است محروم مانده و غالباً آنچه را که از حالات آن استاد فقید آگاه بود مرور لیل و نهار از خاطر عزیزم محو